

تحلیل انتقادی کتاب فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور

محمد رحیمی خویگانی*

محمد خاقانی اصفهانی**

چکیده

تحلیل انتقادی کتاب‌های مختلفی که در زمینه‌های گوناگون علمی نگاشته می‌شود یکی از بایدها و ضرورت‌ها و زمینه‌های مهم فعالیت نقادان است. علم بلاغت هم به‌هیچ‌روی از این قاعده برکنار نیست و از آن‌جاکه امروزه در زمرة علوم روزآمد و مهمی است که نویسندگان و پژوهش‌گران زیادی در آن وارد می‌شوند و نظرات مختلفی ارائه می‌دهند بایسته است تا این آثار متنوع با نگاهی دانشگاهی و ضابطه‌مند نقد و بررسی شود. بر این اساس، بررسی انتقادی کتاب *فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور* اثر رجاء عید استاد دانشگاه بنها مصر، به‌منزلة مسئله اصلی این پژوهش انتخاب شده است. مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، که با روشی تحلیلی - انتقادی نگاشته شده، بیان‌گر این مطلب است که در این کتاب نویسنده سعی دارد با نگاهی نو به مباحث بلاغت منطق‌محوری و فلسفه‌مآبی و کلام‌اندودی بلاغت را به نقد بکشد و در این کار تا حد زیادی موفق است، اما هنگام ارائه طرحی نو و جای‌گزینی برای تقسیم‌بندی‌های منطقی و مباحث فلسفی و کلامی راه به جایی نبرده است.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، تحلیل انتقادی، رجاء عید، کتاب *فلسفه البلاغة*.

۱. مقدمه

کتاب *فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور* یکی از چندین اثر علمی رجاء عید، استاد بلاغت و نقد ادبی دانشگاه بنها مصر است. انتشارات منشأة المعارف اسکندریه این کتاب را در اواخر

* استادیار گروه زبان عربی، دانشگاه اصفهان، m.rahimi@fgn.ui.ac.ir

** استاد گروه زبان عربی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، khaqani@khaqani.org

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۷

دهه ۱۹۹۰ م چاپ کرد. رجاء عید در چاپ اول عنوان «فی البلاغة العربية» را برای این کتاب برگزید که بنابر گفته خودش نسخه ابتدایی طرح مورد نظر او بود؛ از این رو، این کتاب نسخه ارتقایافته و بازنویسی شده چاپ اول است. مسئله اصلی کتاب انتقاد از بلاغت‌نویسی و بلاغت‌پژوهی قدیمی و سنتی است که به گفته نویسنده سالیان درازی است در ورطه تکرار و تقلید صرف افتاده است و گویا همگان بدان عادت کرده‌اند. در این کتاب تلاش شده است تصویری نقدگونه از شیوه بلاغت‌پژوهی گذشته ارائه شود و دیدگاه‌هایی نوین از علم بلاغت در قالبی تازه بررسی و تبیین شود. این کتاب هم از آن‌رو که نگارنده آن استاد دانشگاهی است که مدت‌زمان زیادی را به تدریس علوم بلاغت در دانشگاه‌های مصر مشغول است و هم از آن‌رو که با نگرشی توصیفی - انتقادی به مسئله بلاغت پرداخته است، بسیار قابل توجه و شایان اهتمام است و می‌تواند در درس علوم بلاغی کارشناسی ارشد و درس تحلیل عالی معانی و بیان و بدیع و درس سبک‌شناسی گرایش ادبیات معاصر و نقد در مقطع دکتری گروه‌های زبان و ادبیات عربی دانشگاه‌های کشور تدریس شود. البته باید توجه داشت که نویسنده در جنبه انتقاد از مباحث بلاغت بسیار موفق‌تر است تا ارائه دیدگاه‌های تازه بلاغی.

۲. ارزیابی شکلی

طرح روی جلد کتاب در نگاه اول، بیش از آن‌که نشان از ادبی - بلاغی بودن محتوای اثر بدهد، نشان از بدوی و عربی بودن صاحب آن دارد، درختی تنها در دل بیابان خشکی که طرح زردرنگی از میان آن می‌گذرد و بر خشکی و گرمای آن می‌افزاید. البته انتخاب این تصویر شاید با محتوای کتاب، که قصد انتقاد از تقلیدها و بی‌ابداعی‌های کهنه‌پرستان را دارد، سازگار باشد؛ چه می‌توان بیابان و درخت تنهای خشک را نشانه همین تقلید کورکورانه از گذشتگان دانست و شعاع زردرنگی که بیابان را از هم شکافته نشانه همان فکر نویی که مؤلف قرار است ارائه دهد! والله اعلم.

حروف چینی کتاب بسیار خوب و کم‌اشتباه است. این کتاب در قطع رقعی و در ۵۰۹ صفحه ۲۵ سطری با فاصله تقریباً مناسب از کناره‌ها به چاپ رسیده است که نشان از حجم زیاد مطالب آن دارد. قلم نویسنده بسیار متقن و محکم و فصیح است و از رکاکت‌های مرسوم در میان بعضی از نویسندگان عرب، که تحت تأثیر شکل‌های تعبیری زبان‌های غربی و روزنامه‌ای قرار گرفته‌اند، به دور است. به نظر می‌رسد که بلاغت‌پژوهی چون او رعایت این مسئله را یک باید و امر مهم می‌داند.

۳. بررسی محتوایی

۱.۳ ابزارهای تبیین موضوع

بدون شک، یکی از مهم‌ترین قسمت‌های هر پژوهش دانشگاهی‌ای مقدمه است. مقدمه وظیفه آماده‌سازی مخاطبان را برای ورود به متن اصلی برعهده دارد. این کتاب دو مقدمه دارد، مقدمه چاپ اول و مقدمه چاپ دوم؛ در مقدمه چاپ دوم، که پنج سطر بیش‌تر نیست، مؤلف فقط به این نکته اشاره می‌کند که این کتاب با عنوان جدیدش بازنویسی کتابی است که اوایل دهه ۱۹۷۰ م چاپ شده است و آنچه در این کتاب اضافه کرده است در راستای ارائه یک چهره جدید از بلاغت است. اما در مقدمه چاپ اول که در چهار صفحه نگاشته شده است مؤلف سعی کرده انگیزه خود را از نوشتن کتاب بیان دارد. به نظر او، زمان آن فرارسیده است که کمی به گفته‌های پیشینیان فکر کنیم و از قبول بی‌چون‌وچرای آن بپرهیزیم، شاید به یافته‌های نویی دست یازیم. هدف او از نگارش کتاب هم در همین راستا قرار دارد که این‌گونه خلاصه می‌شود: بازنگری در روش پژوهش‌های پیشینیان، ارائه تصویر جدید از بلاغت، گزینش اقوال و آرای سودمند، و روی گردانی از آرای نادرست. متأسفانه، در مقدمه هیچ اشاره‌ای به روش تحقیق و چگونگی فصل‌بندی کتاب نشده است.

۲.۳ مباحث کتاب

این کتاب را می‌توان در چهار مبحث با زیرعنوان‌های فراوان موردبررسی قرار داد، چراکه مباحثش به‌صورت زنجیره‌ای و بدون تقسیم و فصل‌بندی دقیق و درست در پی هم آمده‌اند که از این قرار است:

مبحث اول درباره مفهوم بلاغت است و پژوهش‌های بلاغی و رابطه آن با زندگی عقلی و ادبی؛

مبحث دوم درباره ساختمان زبان و رابطه آن با مباحث علم معانی است؛

مبحث سوم هم از ساختمان نحوی زبان و رابطه آن با مباحث علم بیان سخن می‌کند؛

و مبحث چهارم درباره رابطه ساختمان نحوی زبان با مباحث علم بدیع است.

محتوای هر یک از این فصول در ادامه به تفصیل نقد و بررسی خواهد شد.

۱.۲.۳ مبحث اول: تعریف بلاغت

در این فصل مؤلف سعی کرده است مفهوم بلاغت را از نظر گذشتگان موردبررسی و نقد قرار دهد؛ مهم‌ترین سخن او در این قسمت آن است که تعریف بلاغت تا به امروز ابهام

و پریشانی دارد. از نظر او، دانش بلاغت در میان غیراهل زبان پرورش یافت و حوادث روزگار آن را در میان گروهی انداخت که لباسی نامناسب بر اندام آن انداختند و هریک برای قصد و غرض خود و نه برای هدفی بلاغی مراد خویش را بر آن دانش تحمیل کردند و منفعت‌خواهان برای سود و غرض خود بر آن اسم‌هایی نهادند. در نظر مؤلف، متکلمان و لغت‌شناسان و شاعران و شیفتگان علم منطق و پیروان جدل و اهل تفسیر بلاغت را نفهمیده‌اند و آنان از منظر خود سختی‌ها و دشواری‌های فراوانی را به این علم تحمیل کرده‌اند!

او معتقد است مفهوم و تعریف بلاغت در نزد گذشتگان که یا منطقی است یا کلامی و یا فلسفی بیش‌تر بر سه محور قرار گرفته است: خلاصه‌گویی که در تعاریف کسانی چون خلف‌الاحمر و ابن‌اعرابی خودنمایی می‌کند، آفرینش هنری (زیبایی هنری) که در تعریف ابن‌وهب و کسانی نمودار است، و پیام‌رسانی یا رساندن معنا که در نزد کسانی چون خالد بن صفوان و رمانی نحوی از اهمیت بالایی برخوردار است.

طرفه آن‌که مؤلف محترم بعد از آن‌که آرای گذشتگان را تا حد زیادی نارسا و مبهم خوانده است، در پایان، نظر جاحظ و عبدالقاهر جرجانی را مورد قبول می‌انگارد. بنابراین، فقط به توصیف نظرات پیشینیان و انتقاد از کاستی آنان پرداخته و برخلاف ادعایش در مقدمه به هیچ عنوان سعی نکرده است نظر جدیدی ابراز دارد یا تعریف نویی ارائه دهد. به‌دیگرسخن، او منطق را برای تعریف بلاغت ناکارآمد می‌داند، علم کلام را هم به همین بهانه کنار می‌گذارد، از فلسفه هم بی‌زاری می‌جوید، ولی نمی‌تواند بنیان و طرحی نو برای تعریف بلاغت در اندازد!

۲.۲.۳ مبحث دوم: ساختمان زبان و رابطه آن با مباحث علم معانی

مؤلف مبحث دوم کتاب را این‌گونه آغاز می‌کند که بررسی یک لفظ یا واژه از نظر بلاغی، معنایی، زیباشناسی، و میزان تأثیرش در خواننده باید حتماً در جمله انجام شود، به‌دیگرسخن، نمی‌شود لفظی را جداگانه و سوای جمله بررسی کرد.

سپس، نویسنده به نظریه نظم جرجانی مبنی بر تشخیص معنای یک واژه و تأثیر بلاغی آن در جمله اشاره دارد و می‌گوید: معانی واژگان در آن‌ها نهفته است و زمانی این معانی جلوه می‌کند که در جمله بنشینند و اعراب بپذیرد و در تأیید کلامش به این نکته اشاره دارد که ما نمی‌توانیم کلمه‌ای را فصیح و رسا بدانیم، مگر آن‌که در کنار دیگر کلمات در جمله قرار بگیرد.

در ادامه، نویسنده به تعریف علم معانی که مبتنی بر بررسی ویژگی‌های کلام و مطابقت آن با مقتضای حال است، اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که مقتضای حال فقط در علم معانی لحاظ نشده است، بلکه در علم بیان هم مورد نظر است؛ آن‌گاه که یک مفهوم را به شیوه‌های مختلفی که در وضوح با یکدیگر فرق دارند بیان می‌کنیم، مانند زید کالأسد فی الشجاعة، زید کالأسد، زید أسد، رأیت أسدا یرمی، و ... او در این جا به این مسئله می‌پردازد که علم معانی و علم بیان با هم پیوند خورده‌اند و ما فقط برای نظم‌بخشی و نوعی تقسیم‌بندی آن دو را جداگانه بررسی می‌کنیم. هم‌چنین، می‌گویید که علم معانی با علم نحو هم پیوند خورده است، چراکه علم معانی از اسناد و مسند و مسندالیه سخن می‌گوید با این تفاوت که علم بلاغت از بهتر و بهتر بودن سخن می‌گوید و علم نحو از درست و نادرست بودن.

مؤلف کتاب بعد از ارائه این مبحث مقدماتی به بررسی مفصل مباحث مندرج در علم معانی، مانند خبر و انشاء، اسناد، و فصل وصل، و ... می‌پردازد و هر یک را به صورت جداگانه مورد مذاقه قرار می‌دهد.

(أ) خبر، انشاء، و فایده خبر:

مؤلف در آغاز به تقسیم کلام بر اساس صدق و کذب و بنیان‌نهادن بلاغت بر این اساس خرده می‌گیرد و این مسئله را رهاورد ناخوشایند فلسفه و منطق و کلام برای بلاغت می‌داند.

در ادامه، او تقسیم غرض از القای خبر به فایده خبر یا لازم فایده خبر را ناکارآمد می‌پندارد. نویسنده بر این نوع تقسیم‌بندی بلاغیون خرده می‌گیرد و بر این باور است که ضرورتی در این تقسیم‌بندی نداریم، چراکه لازم فایده خبر داخل در فایده خبر است و سپس، نقدی وارد می‌کند و می‌گوید: گاه خبری القا می‌شود که هدف از القای آن نه فایده خبر است و نه لازم فایده خبر، بلکه صاحب‌خبر فقط قصد دارد احساسات و عواطف خود را در قالب واژگان ابراز دارد، مانند بیت متنبی:

كَفَى بَكَ دَاءٌ أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شَافِيَا وَحَسْبُ الْمَنَايَا أَنْ يَكُنَّ أَمَانِيَا

(متنبی بی تا، ج ۴: ۲۸۱)

نویسنده ادامه می‌دهد و می‌گوید که این بیت متنبی نه غرضش فایده خبر بوده نه لازم فایده خبر، بلکه این بیت برخاسته از یک نجوای درونی است که در قالب واژگان تجلی یافته است. در واقع، شاعر فقط خواسته که احساسات خود را ابراز دارد و از آن‌ها سخن گوید!

ب) اسناد:

نویسنده در این بخش بیش‌تر ناقل اقوال گذشتگان است و حرف جدیدی ندارد. او مسئله را این‌گونه آغاز می‌کند که مقصود از اسناد بررسی رابطهٔ مسند و مسندالیه است. سپس، ادامه می‌دهد و از اختلاف نحویان و بلاغیون در فهم رابطهٔ مسند و مسندالیه سخن می‌گوید و می‌افزاید که نحویان مبتدا و خبر را از نظر معرفه و نکره بودن بررسی می‌کنند و اعتقاد دارند که اگر دو اسم معرفه بدون قرینه در جمله آید، اسم مقدم مبتداست.

او سپس بسیاری از مباحث اسناد و احوال مسند و مسندالیه را بی‌فایده می‌انگارد و مباحث معرفه و نکره آوردن مسند و مسندالیه و هم‌چنین تقدیم و تأخیر و حذف و ترک و ذکر را مورد نقد و جرح قرار می‌دهد. آنچه در این جا مهم به نظر می‌رسد این است که مؤلف محترم در نقد بعضی از ابیات شاهد و نقد خود مباحث مهم بلاغی خلط کرده است و مثلاً بعد از این که بیت ابن وهیب الحمیری «ثَلَاثَةٌ تُشْرِقُ الدُّنْيَا بِيَهْجَتِهِمْ» را ذکر می‌کند، به درستی ادعا می‌کند که در این جا تقدیم باعث تخصیص مسند به مسندالیه نشده است، ولی به اشتباه مدعی است که این مبحث تخصیص تا حد زیادی نادرست است! چه بدون شک تقدیم در موارد زیادی باعث تخصیص است؛ مثل تقدیم مسند در جمله «لِلَّهِ الْحَمْدُ» یا «مُسْلِمٌ أَنَا».

در مبحث ذکر و حذف مؤلف معتقد است که محدود کردن اغراض حذف به چند مورد کار نادرستی است و نمی‌توان اغراض و دلایل بلاغی متعدد حذف را در موارد خاصی منحصر کرد. این نظر درست است، اما یافتهٔ جدیدی نیست؛ چراکه همهٔ بلاغیون قطعاً به اغراض مختلف حذف واقف بوده‌اند، ولی اسباب و دلایل آموزشی آن‌ها را بر آن داشته است تا چند موردی را که کاربرد بیش‌تری دارند یا به نظرشان رسیده است به عنوان الگو ذکر کنند و از اساس حذف به علت سه امر اساسی انجام می‌شود: اختصار و ایجاز، دوری از ثقل در کلام، و برانگیختن ذهن و ذوق زیبایی‌شناختی مخاطب که در هر سه مورد اغراض و اهداف بی‌شماری قابل‌گنجاندن است (ابوموسی بی‌تا: ۱۶۱). به‌دیگرسخن، باب این موضوع در کتب بلاغی کاملاً باز بوده و هست و هرکسی می‌تواند با دلیل درست غرضی و هدفی بر آنچه دیگران آورده‌اند، بیفزاید و بلاغت‌پژوهان دائماً به این مسئله اشاره کرده‌اند (المیدانی ۱۹۹۶: ۳۱۴). مثلاً، خطیب قزوینی در ایضاح بعد از ذکر چند غرض حذف می‌آورد که «وإما لاعتبار آخر مناسب لایه‌دی الی مثله إلا العقل السليم» (القزوینی بی‌تا، ج ۵: ۲).

ج) قصر:

مؤلف معتقد است که قصر چیزی جز تأکید نیست؛ او در تأیید مدعای خود به عبارتی از کتاب *مفتاح العلوم* استناد می‌کند که در آن سکاکی به صراحت قصر صفت بر موصوف و بالعکس را فقط تأکید می‌داند (السکاکی ۱۹۸۷: ۲۹۱)، که البته منظور سکاکی تأکید معنای قصر است! به عبارت دیگر، مؤلف هیچ قصر و حصری را در اسالیب استثنا مثل «ما و إن + إلا» و «إنما» نمی‌بیند و آن‌ها را فقط ابزاری برای تأکید کلام می‌انگارد. در نقد این سخن هم باید گفت که اشاره به معنای تأکیدی اسالیب قصر، همان‌گونه که مؤلف نیز بدان اذعان دارد، دریافت تازه‌ای نیست؛ کمالین که معنای تأکید داشتن نافی معنای اختصاص و قصر داشتن نیست. درحقیقت، کسی که عبارت «لا إله إلا الله» را بر زبان می‌آورد تأکیدی است بر این که اله فقط الله است و نه کس دیگر! و این مطلب در کتب بلاغی به کرات آمده است. البته این مسئله درباره «إنما» کمی متفاوت است، چون ممکن است فقط برای تأکید و نه تخصیص و قصر بیاید که آن هم باز جای تشکیک دارد.

د) فصل و وصل:

متأسفانه، مؤلف در این قسمت هم فقط انتقاد می‌کند و راه‌کاری ارائه نمی‌دهد. او معتقد است بلاغت الزاماً شناخت مواضع وصل و فصل نیست: «ما بر این گمان نیستیم که هرکس این دو را شناخت، پس بر اسرار بلاغت دست یافته، بلکه کاربرد آن دو در آثار ادیبان بستگی به قدرت ادیب در استفاده به‌جا از آن دارد». او در ادامه می‌گوید: «هرکجا بلاغیون کوشیده‌اند تا برای "وصل" و مواضع کاربرد آن قوانینی وضع کنند، برخی از پذیرش این قوانین سر باز زده و آن را مخل شیوه‌های بیان آزاد که هر هنرمند به‌سبک خاص خود از آن بهره می‌برد، می‌دانند».

واضح است که تعریف بلاغت به شناخت مواضع وصل و فصل و هم‌چنین، تعاریف دیگر آن که کسانی چون جاحظ از زبان «هندی» و «فارسی» و «رومی» و ... و هم‌چنین، کسانی چون سهل بن هارون و ابن مقفع و ... ذکر کرده‌اند، تعاریف آموزشی — توصیفی و آمیخته به نوعی ادبیات شعرگونه است (جاحظ ۱۹۹۸، ج ۱: ۸۵-۹۰) و قطعاً منطقی و جامع و مانع نیست، اما این که وضع قوانین وصل و فصل منحل بیان است به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست؛ چراکه اول، وضع قانونی در کار نیست و فقط توصیف کاربردهای اهل زبان است؛ به عبارت دیگر، در بیش‌تر موارد براساس کاربرد اهل زبان بلاغیون مواضع آن را مشخص کرده‌اند. دوم، قانون‌مندی‌سازی طرق بیان هم با هدفی آموزشی و هم برای احتراز از مقوله لحن و اشتباه و روبه‌سستی رفتن زبان عربی انجام شده است. براساس مقوله آزادی در بیان

هرکسی می‌تواند هر طور که بخواهد از امکانات زبان استفاده کند یا این‌که در چهارچوب زبان امکانات جدیدی خلق کند، نه این‌که خارج از ماهیت و بایدهای زبان دست به بدعت بزند که قطعاً امری ناتمام خواهد ماند.

به‌طور خلاصه، باید گفت که مؤلف در باب علم معانی معتقد است اغلب بلاغیون در تحلیلاتشان اهتمامی به (جانب تصویری) کلام و (کاربرد زبانی) واژگان و (سیاق متن) و (اسلوب فنی) ندارند و همت خویش را مصروف جمل‌های بی‌فایده منطقی کرده‌اند! و بدین علت در تحلیل متون به بی‌راهه رفته‌اند. البته باید گفت که مؤلف منظور خود را از تصویر و کاربرد زبان و سیاق و ... مشخص نمی‌کند و فقط نامی از آن‌ها می‌برد و مثل همیشه مثال یا توضیحی ارائه نمی‌دهد.

۳.۲.۳ مبحث سوم: ساختمان زبان و ارتباط آن با مباحث علم بیان

مؤلف محترم در این مبحث به نقد مسائل مطرح‌شده در علم بیان و از همه مهم‌تر تشبیه، استعاره، و کنایه می‌پردازد و سعی دارد با نگاهی نو افق‌های جدیدی را در این زمینه به‌تصویر بکشد.

أ) تشبیه:

از نگاه نگارنده، تعیین حد و حدود تشبیه، هم‌چنان‌که گذشتگان قائل بوده‌اند، درست نیست؛ چراکه فرایند ایجاد تشبیه فرایندی است شاعرانه و خیالی که در اندیشه شاعر شکل می‌یابد و نباید آن را امری عقلانی و مادی بدانیم که به اهدافی چون مبالغه، اختصار، یا توضیح کلام به‌کار رفته است. او این تقسیم‌بندی رایج تشبیه (حسی، عقلی، خیالی، وهمی، و وجدانی) را که همواره در کتب بلاغی تکرار می‌شود، نمی‌پسندد و عقیده دارد ما در تشبیه به خیال و عقل نمی‌نگریم و عصر حاضر این چهارچوب را در هم شکسته است و معتقد به درهم‌تنیدگی عقل و خیال است. تشبیه برخلاف رأی علمای بلاغت جمع میان دو یا چند چیز به‌واسطه کاف و مانند آن نیست. به اعتقاد نویسنده، مأموریت تشبیه این نیست که وقوع آن‌چه را طبق عادت رخ نداده در قالب آن‌چه طبق عادت رخ می‌دهد عرضه کند، این تفکر از تمامی ارزش‌های فنی که صورت تشبیهی در روح و جان انسان ایجاد می‌کند می‌کاهد. به نظر می‌رسد که بهترین و قابل‌قبول‌ترین نظری که مؤلف در این کتاب ارائه داده باشد همین است و هرچند در این‌جا هم تقسیم‌بندی‌ها برای غرضی آموزشی انجام شده است، ولی زیبایی بی‌حد تشبیه را به بند کشیده است. او بر آن است که بلاغیون در مسئله تشبیه به «وضوح» تمایل دارند که برای راضی کردن «عقل» است تا عقل بپذیرد که به تمام

جوانب هر چیز احاطه پیدا کرده است و کل صورت تشبیهی را دریافته است. حال آن که از اهداف صورت تشبیهی این نیست که همان قدر که انفعالات نفسانی برمی انگیزد، به همان اندازه نیز اقناع عقلی داشته باشد. به دیگر سخن، اقناع عقل از وظایف تشبیه نیست و عقلی نگریستن عمل فنی را بی ارزش می کند. به رأی نویسنده، اشارات نفسی رمزگونه را نباید درون آن چه بلاغیون وجه شبه می خوانند گنجانند و محدود کرد؛ زیرا الفاظ رمز هستند و زبان با این الفاظ و رموز اشاراتی دارد.

به اعتقاد نگارنده، این نگاه ابوهلال عسکری «التشبیهُ یزیدُ المعنی وضوحاً» درباره تشبیه مقبول نیست؛ چراکه تشبیه گاه نه تنها به روشن تر شدن سخن کمکی نکرده است، بلکه موجبات ابهام و غموض سخن را فراهم می کند؛ از این رو، نباید «روشن گری و ایضاح» را از اغراض همیشگی تشبیه دانست.

او در پایان و بعد از یک مبحث مفصل تشبیه را در چند محور زیر معرفی می کند:

- مقصود از صور تشبیهی مبالغه های ذهنی یا به تعبیر علمای بلاغت فزونی یک صفت در مشبه به نیست؛ بلکه مراد هماهنگی یک صورت و اجزای آن با سیاق کلی کلام است که موجبات برانگیختگی نفس است.
- ارزش تشبیه منحصر در طرفین آن یا وجه شبه نیست، بلکه حقیقت ارزش آن از سیاق کلی استنتاج می شود.
- تشبیه ادیبانه فقط محقق یک معنا، که همان «انتقال از مشبه به مشبه به» است، نیست، بلکه ضمن القای اشارات و ایهام های گوناگون از عوامل مهم تصویرساز در متن ادبی است که باید در درون متن و نه جدا از آن مورد بررسی واقع گردد.
- صور تشبیهی باید مرزهای مقایسه و مشابهت و همسانی را درنوردد و به یکی شدن نزدیک گردد؛ چراکه مقایسه و تقابل تراوشاتی عقلی است که در این صورت، تشبیه در دایره عقل محصور می ماند و به مرز خیال گذر نمی کند؛ از این رو، برخی از ادبای قدیم وصف معشوق را منحصر در چند صفت نمی دانستند و به مقایسه نپرداخته اند.

ب) استعاره:

در مبحث استعاره مؤلف دوباره به نقد صرف و جرح نظرات منطقی و کلامی گذشتگانی مانند جاحظ و جرجانی و علوی و ... می پردازد و برخلاف مسئله تشبیه در

این قسمت نظر جدید و قابل‌قبولی ارائه نمی‌دهد. او فقط یک گزارش تاریخی از تحولات تعریف استعاره در کتاب‌های بلاغی ارائه می‌دهد و در جای‌جای آن منطق را عامل غیرجذاب بودن این مباحث می‌داند. البته در این‌جا هم نظر جرجانی را به نظر زبان‌شناسان امروزی نزدیک می‌داند: «در تعریف جرجانی فرهنگ اهمیت ویژه‌ای دارد. به عبارتی، استعاره فرهنگ‌بنیاد است. به‌طور طبیعی، سازوکار این بحث امتزاج است، اما کارکردی معناشناختی دارد. در رویکرد ارسطویی کارکرد زیباشناختی است. البته نه به این معنا که در رویکرد جرجانی زیبایی‌شناختی اهمیت ندارد، اما روش او معناشناختی است؛ یعنی خیلی نزدیک است به روشی که امروز زبان‌شناسان تحت‌عنوان مشخصه‌های معنایی طرح کرده‌اند».

ج) کنایه:

در بحث کنایه مؤلف هم‌چنان به نقد تعاریف ارائه‌شده تا به امروز می‌پردازد و در همه آن‌ها به دیده تردید می‌نگرد. او معتقد است که بحث‌های جدلی بسیاری در تعریف کنایه مطرح می‌شود که باعث می‌شود کسی به این نکته مهم اشاره نکند که اگر کنایه لفظی دوپهلوست، پس ارزش بلاغی آن چیست. مؤلف نظر ابن‌اثیر را که معتقد است کنایه «لفظ دال بر چیزی غیروضع حقیقی بوصف جامع بین کنایه و مکنی‌عنه» است رد می‌کند و می‌گوید این حد فاسد است؛ چراکه در تعریف تشبیه نیز این حد به‌کار می‌رود! او معتقد است که کنایه حاصل احساسات خاص ادیب درباره اشیاست و شاعر کنایه را به این منظور به‌کار می‌برد تا دایره وجدان و شعور مخاطب را توسعه دهد. یعنی مخاطب با دقت و کنکاش در تمامی متن به مقصود اصلی متکلم پی ببرد. مؤلف از زاویه دید قدما به کنایه نگاه نمی‌کند تا مبادا با رفتن به جزئیات و تقسیم‌بندی‌های منطقی زیبایی‌های متن ادبی را به‌دست فراموشی سپارد.

۴.۲.۳ مبحث چهارم: ساختمان زبان و علم بدیع

مؤلف برخلاف دیگران که ابن‌معتز را مبتکر این علم می‌دانند قدامه بن جعفر را آغازکننده این علم می‌داند که در کتاب *نقد الشعر* فکر و نظری پخته‌تر ارائه می‌دهد. او در این کتاب درباره کیفیت شعر بحث می‌کند که کم‌تر کسی از قدما به آن پرداخته است. او همان اندازه که به لفظ می‌پردازد به معنا نیز توجه دارد. این دید وسیع و روشن او به مباحث علم بدیع هم‌چون مساواة و اشاره و ارداف و تمثیل و جناس کاملاً مشخص است. از نظر مؤلف،

ارزش و اهمیت کار قدامه زمانی مشخص می‌شود که بلاغیون بعد از او همگی به‌نوعی از او پیروی کرده‌اند و عیناً اصطلاحات او را به‌کار برده‌اند.

مؤلف طبق معمول به تقسیمات منطقی محسنات خرده می‌گیرد. البته او در این‌جا به نکته‌ی ظریفی هم اشاره دارد؛ او معتقد است اگر به ادبیات دوره‌های مختلف نگاه بیفکنیم، درمی‌یابیم که هر عصری اوضاع و احوال و ویژگی‌های فردی و اجتماعی خاصی دارد که به‌خوبی در هنر، ادبیات، و ... نمود می‌یابد. به‌دیگرسخن، خصوصیات زیبایی‌شناختی هر دوره باعث شده است تا دانشمندان آن دوره ظرافت‌های زبانی خاصی را زیبا و در زمره بدیع بینگارند و بنابراین این زیبایی‌انگاری برای امروزیان وحی منزل نیست و امروزه هم باید براساس سلاقی زمانه آن‌چه را از منظر ما زیباست در زمره بدیع بیاوریم و آن‌چه را زیبا نمی‌دانیم بدون هیچ تعصبی کنار بگذاریم.

به‌نظر ما، این نظر مؤلف قابل تأمل و تاحد زیادی درست است. مثلاً، چه دلیلی دارد که ما هم‌چنان بر زیبایی ردّ العجر علی الصدر که در بعضی از مواقع یک تکرار مملّ است، پافشاری کنیم یا هنوز مزاجه و ازدواج و استبتاع و ... را که بدیعان به‌زحمت برای آن یک مثال پیدا کرده‌اند، در کتب بدیع به دانشجویان درس بدهیم و با آن‌که آنان با ذوق امروزی خود هیچ زیبایی‌ای در آن نمی‌بینند ما بر زیبایی آن اصرار ورزیم؟! بنابراین بهتر آن است که مسائلی مثل بدیع، که رابطه مستقیمی با زیبایی‌شناسی هر دوره و عصر دارد، در هر عصری و با تکیه بر همین اصول زیبایی‌شناسی بازنوشته شوند، البته می‌توان در کنار آن و به‌طور تطبیقی مسائل طرح‌شده گذشتگان را هم ذکر و نقد کرد.

۴. نقد کلی کتاب

۱.۴ تناسب‌نداشتن محتوا با عنوان

به‌نظر می‌رسد، محتوای فلسفه البلاغه بین التقنیة و التطور آن‌چنان با محتوای کتاب مطابقت ندارد. همان‌طور که از نظر گذشت، مؤلف محترم بیش از آن‌که از فلسفه و ماهیت بلاغت سخن بگوید به جرح و نقد و بیان تاریخ‌گونه آن‌چه تا به‌حال بر بلاغت گذشته، پرداخته است. طرفه آن‌که مؤلفی که از آغاز کتاب تا انجام آن از فلسفه و منطق و نقش آن‌ها در به خشکی و نازیبایی‌کشیدن بلاغت داد سخن سر داده است، در عنوان خود به‌وضوح واژه «فلسفه» را گنجانده و گویا خود می‌خواهد فلسفه بلاغت را شرح دهد؛ حال آن‌که قصد او

فقط نشان‌دادن نقش فلسفه در تطور بلاغت و نقد این نقش پررنگ است که جز با خواندن کتاب مشخص نمی‌شود.

۲.۴ ارجاع‌دهی خوب و استفاده از منابع معتبر

استفاده از منابع معتبر و دست‌اول و آگاهی به منابع روزآمد بلاغت یکی از نقاط قوت کتاب است؛ به‌طوری‌که با نگاهی به فهرست منابعی که به‌طور علمی و متقن در پایان کتاب آمده است، مشخص می‌گردد که مؤلف از آگاهی والایی درباره منابع برخوردار است که ناشی از تدریس طولانی‌مدت ماده بلاغت در دانشگاه‌های مصر و دیگر کشورهای عربی است.

۳.۴ بخش‌بندی کتاب براساس علوم سه‌گانه بلاغت

علاوه‌براین که کتاب تبویب و فصل‌بندی درستی ندارد و مطالب پشت‌سرهم و بدون تحدید آمده است، باید گفت که کتاب روش تحقیق مشخصی هم ندارد و مؤلف برخلاف ادعاهای مکرر در این‌که تقسیم‌بندی‌های بلاغت منطقی و غیرقابل قبول است، نتوانسته مطالب کتاب خود را بر روشی غیر از روش معمول کتب بلاغت یعنی آغازکردن با «معانی» و «بیان» و خاتمه‌دادن با «بدیع» تقسیم‌بندی کند!

۴.۴ تطابق‌نداشتن محتوای کتاب با اهداف نویسنده در مقدمه

یکی از بزرگ‌ترین نقدهای جدی به این کتاب آن است که مؤلف نتوانسته به بسیاری از ادعاها و سؤال‌هایی که در مقدمه کتاب آورده است، پاسخی دهد. او در مقدمه چند هدف یا ادعا را ذکر کرده که از این قرار است:

- بازنگری درمورد پژوهش‌های پیشینیان؛
- گزینش اقوال و آرای سودمند و صرف‌نظرکردن از آرای نادرست؛
- کنارگذاشتن جمله و مثال‌های تکی و تکراری و روی آوردن به متن؛
- ارائه تصویر جدید از بلاغت.

ولی فقط در همان بازنگری و نقد و جرح پژوهش‌های پیشینیان و نظرات آنان باقی مانده است و به گزینش نظرات برتر و ارائه تصویر جدید از بلاغت نرسیده است.

به‌دیگرسخن، مؤلف محترم درد را به‌خوبی شناخته است، اما راه درمانی ارائه نکرده است. البته و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، درباب تشبیه و مسئله بدیع علاوه‌بر نقد نظرات گذشتگان آرای نو و قابل‌تأملی ارائه شده است.

۵.۴ ویژگی‌های برتر کتاب

ویژگی‌های برتر کتاب را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- تسلط نویسنده بر مباحث مطرح‌شده بلاغت و شناخت درست از موضوعات؛
- نقد درست مقوله جمله‌محوری بلاغت قدیم؛
- اشاره درست به این‌که بسیاری از مباحث بلاغت با تقسیم‌بندی‌های منطقی و نظرات فلسفی و کلامی نازیبا و نابلیغ شده است؛
- ارائه دیدگاه‌های نو نقادی به مخاطبانی که عادت کرده‌اند نظرات گذشتگان را بدون نقد قبول کنند؛
- برخورداری از زبانی بلیغ و رعایت ایجاز در کلام؛
- پرهیز از یک‌جانبه‌نگری و رعایت اصل بی‌طرفی علمی.

۶.۴ کاستی‌های کتاب

- توجه نکردن مؤلف به انتخاب روش تحقیق دانشگاهی و علمی: این مسئله در ارائه مقدمه ضعیف نمود می‌یابد؛ به‌طوری‌که به‌هیچ‌روی برای‌بندی از محتوای کتاب و روش مؤلف به‌دست نمی‌دهد و هم‌چنین، در فقدان یک فصل‌بندی درست و علمی خود را نشان می‌دهد. البته این کتاب نتیجه‌گیری و خاتمه هم ندارد.

- تکیه مترجم بر نقد نظرات گذشتگان و فراموش کردن ارائه نظرات جدید در بلاغت: همان‌طور که ذکر آن رفت، مؤلف محترم در نقد نظرات گذشتگان تا حد زیادی برحق است، اما نتوانسته بعد از این نقد نظر جدیدی ارائه دهد.

۷.۴ پیش‌نهاها

به‌نظر نگارندگان، مؤلف محترم می‌تواند کتاب را با یک بازنگری کلی چه در روش تحقیق و چه در موضوعات بررسی‌شده بازنویسی کند. برای این کار باید نقاط قوت و ضعف

مطرح شده در این مقاله به ایشان انتقال داده شود تا کتاب از حالت جرح و نقد صرف به یک اثر بدیع و نوآورانه مبدل گردد.

۵. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در این پژوهش اشاره شد، مهم‌ترین نظر مؤلف در کتاب *فلسفه البلاغة* این است که بیش‌تر مباحث بلاغی از صافی قوانین فلسفی و جدل‌های منطقی (منطق ارسطویی) گذر کرده و آن را به کالبدی سرد و بی‌روح بدل کرده است. چنان‌که بررسی ریشه‌های این علم به‌وضوح نشان می‌دهد، علمای علم کلام و منطق در رشد نخستین آن بسیار نقش داشتند و ناخواسته نگاه منطقی را به این علم تحمیل کرده‌اند. دیگر نقد بنیادین که نگارنده بر علمای قدیم دارد نقش محوری «جمله» در تشخیص زیبایی سخن است. در نگاه او، این جملات پیوسته در کتب بلاغی تکرار شده‌اند و اینک قداست علمی یافته‌اند!

این نقد هرچند بر بلاغت کهن ما وارد است، اما راه چاره و پیش‌نهاد چیست؟ سؤالی که مؤلف هیچ‌گاه بدان پاسخی نداده است. باتوجه‌به آنچه بیان شد، باید توجه داشت که هم در بحث آموزش انواع مختلف دانش بشری و هم در حیطهٔ مرزبندی علوم با یک‌دیگر بزرگان آن علوم ناگزیر به تعریف منطقی مباحث آن دانش و تقسیم‌بندی مفاهیم پایه‌ای آن بوده‌اند؛ از این‌رو، در راستای نقدی بر دیدگاه نویسندهٔ کتاب می‌توان چنین عرضه کرد که شناخت مقدمات هر علمی، هرچند چون بلاغت آمیخته‌ای از ذوق نیز در بر داشته باشد، ایجاد می‌کند که مسائل آن براساس اصول عقلی تعریف و مرزبندی گردد، اگر این کار نادرست است، باید راهی دیگر ارائه گردد.

به‌هرروی، این کتاب از این حیث که نقدهای خوبی به بلاغت قدیم وارد کرده است و نگاه نویی به مخاطب می‌دهد تا حداقل بلاغت کهن را وحی منزل فرض نکنند، شایستهٔ تدریس و تدقیق است.

کتاب‌نامه

ابوموسی، محمد (بی‌تا)، *خصائص التركيب، دراسة تحليلية لمسائل علم المعاني*، القاهرة: مكتبة وهبة.
الجاحظ، عمر بن بحر (۱۹۹۸)، *البيان والتبيين، جمعه و حقه*: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي.

السكاكي الخوارزمي، يوسف بن أبي بكر (۱۹۸۷)، *مفتاح العلوم*، تحقيق نعيم زرزور، بيروت: دارالكتب العلمية.

٧٣ تحليل انتقادي كتاب فلسفة البلاغة بين التقنيّة و التطوّر

عيد، رجاء (١٩٩٨)، *فلسفة البلاغة بين التقنية و التطور*، إسكندرية: منشأة المعارف.
القزويني، جلال الدين (بي تا)، *الإيضاح في علوم البلاغة*، تحقيق محمد عبدالمنعم خفاجي، بيروت: دارالجيل.
المتنبي، ابوالطيب (بي تا)، *ديوان المتنبي بشرح العكبري*، ضبطه و حققه مصطفى السقا، إبراهيم الأبياري،
عبدالحفيظ شلبي، القاهرة: دارالمعارف.
الميداني، عبدالرحمن بن حسكه (١٩٩٦)، *البلاغة العربية*، جزاءن، دمشق: دار القلم.